

Submit Date: 08 December 2025
Revise Date: 10 March 2026
Accept Date: 17 March 2026
Initial Publish: 30 April 2026
Final Publish: 21 April 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Evolution of Legislative Criminal Policy Toward Conduct Contrary to the Dignity of the Advocacy within the Criminal Justice System

Rohollah Mohammadi¹, Mahmoud Ashrafy*¹, Masoud Heidari¹

1. Department of Law, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

* Corresponding Author's Email: mahmood.ashrafy@iau.ac.ir

ABSTRACT

This article analyzes the historical and legislative development of conduct deemed contrary to the dignity of the legal profession. In this regard, it can be argued that, from a legal perspective, emerging branches of criminology and criminal law have become intertwined with the institution and profession of legal advocacy, transforming law into an increasingly technical discipline. Within the field of legal practice, since a lawyer—like any other individual—may commit negligence, fault, professional misconduct, or even criminal offenses, this study seeks to clarify the dimensions of the issue with particular emphasis on conduct incompatible with the dignity of the profession. Given that the subject is also connected to broader social issues, and considering that lawyers themselves are among the key actors within the justice system, they should not be regarded as exempt from the standards applicable to others. Accordingly, statutory law must also be capable of addressing conduct by lawyers that undermines professional dignity. The principles of the rule of law and good governance likewise require that every attorney be subject to legal regulation, without enjoying special privileges that would contradict fundamental legal principles. In this article, the author examines the issue through a descriptive–analytical approach. As a conclusion, it can be stated that the establishment of legal rules concerning conduct contrary to professional dignity, in light of the aforementioned developments, has responded to the needs associated with this subject.

Keywords: *Legal profession (advocacy), legislation, conduct contrary to professional dignity, criminal policy.*

تاریخ ارسال: ۱۷ آذر ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱۹ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ پذیرش: ۲۶ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ اولیه: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تطور سیاست جنایی تقنینی نسبت به رفتار خلاف شأن وکالت در نظام عدالت کیفری

روح اله محمدی^۱، محمود اشرفی^{۱*}، مسعود حیدری^۱

۱. گروه حقوق، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: mahmood.ashrafy@iaua.ac.ir

چکیده

آنچه در این مقاله مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته سیرتاریخی و قانونگذاری رفتار خلاف شأن وکالت می‌باشد. در این راستا می‌توان گفت از حیث حقوقی شاخه‌هایی نوینی از دانش جرم‌شناسی و حقوق جزا و نهاد و شغل وکالت دادگستری به هم گره خورده و حقوق را به صورت دانشی تکنیکال درآورده است. درحوزه وکالت نیز از آنجا که ممکن است وکیل مانند هر شخص دیگری مرتکب قصور و تقصیر و همچنین در نهایت تخلف و بزه گردد، از حیث تخصصی به تبیین ابعاد مسئله با تأکید بر رفتار خلاف شأن اشاره داشته ایم. از آنجا که موضوع با مسائل اجتماعی نیز مرتبط بوده و در این بین وکلا خود از بانیان نظام عدالت به شمار می‌روند و نباید مستثنی از دیگران تلقی شوند و قانون موضوعه باید پاسخگوی رفتار خلاف شأن آنها نیز باشد. اصل حاکمیت قانون و اصل حکمرانی مطلوب نیز اقتضاء دارد که هر وکیل دادگستری نیز تابعی از قانونی قرار گیرد و امتیاز ویژه‌ای بر خلاف اصول حقوقی در مورد وی وجود نداشته باشد. در مقاله پیش رو نگارنده به شیوه توصیفی تحلیلی به تبیین موضوع اشاره داشته است. به عنوان نتیجه می‌توان گفت وضع قاعده در خصوص رفتار خلاف شأن با سیر تحولات گفته شده پاسخگوی نیازهای مرتبط با موضوع بوده است.

کلیدواژگان: وکالت، قانونگذاری، رفتار خلاف شأن، سیاست جنایی

مقدمه

حرفه وکالت و به تبع آن کانون وکلا به معنای امروزی آن، بیش از هر حرفه و ارگان یا نهاد حرفه‌ای دیگری نیازمند داشتن «آئین رفتار حرفه‌ای» است زیرا وکالت به عنوان یک حرفه تخصصی فراتر از یک شغل، از جایگاه و شأن خاصی برخوردار و دارای مسئولیت‌های خاص اجتماعی و عمومی است، چه اینکه هم به اقتضای ذات حرفه و مقتضیات اجتماعی و هم قانون گذار در مقابل امتیازی که به وکیل داده است، تکالیف خاصی هم به عنوان مجری اراده عمومی برای وی در نظر گرفته است. با در نظر گرفتن مسائل فوق الذکر، ضرورت تدوین آئین رفتار حرفه‌ای وکلای دادگستری بیش از پیش احساس شده و بایستی در این راستا اقدامات و پیشنهادهایی انجام و ارائه داده شود تا از این طریق به نوعی، نسبت به مسئولیت وکلا در موارد مبهم، شفاف سازی صورت گرفته و در مواردی که قانون در رابطه با آنها سکوت نموده و تعارض دارد نیز، مساله روشن گردد. در خصوص قلمرو برخی از وظایف حرفه‌ای وکلا، اختلاف نظرهایی وجود دارد و گاه ممکن است در مقام ایفای این وظایف، بین آنها تراحم حاصل شود. بنابراین، رفع این ابهامات و شفاف سازی نسبت به آنها، می‌تواند نقش مهمی در راستای عدم تخطی یک وکیل از مسیر قانونی داشته باشد. هرچند گفته شده، در حوزه راجع به تخلفات، اصل قانونی بودن با تسامح بیشتری به کار می‌رود و ممنوعیت‌های کلی در جهت حفظ مصالح جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. در مورد ممنوعیت اعمال خلاف شئون وکالت، هدف اولیه حفظ شأن وکلا در جامعه است و در این راستا با عدم تعیین مصادیق رفتارهای خلافشان راه را برای جلوگیری از فرار متخلفین بسته است. ولی علاوه بر این که رعایت اصل قانونی بودن در امور کیفری اقتضا دارد که رفتار خلاف شان و همچنین مجرمانه به صورت دقیق در قانون مشخص شود، با توجه به ضرورت شفاف سازی قوانین و مصادیق مربوط به آنها، بایستی در این رابطه نیز

رفع ابهام گردیده تا یک وکیل به تکلیف و مسئولیت خود به روشنی واقف گردیده و در مسیر قانون گام بر دارد.

خاستگاه تاریخی

پیدایش شغل وکالت قبل از پیدایش سازمان قضایی است و همواره بشر هرگاه خودناتوان از احقاق حق و دفاع از خود بوده این امر را به اشخاص مجرب و دارای صلاحیت واگذار می‌نمود. به قول هانری فرانسوا اداگسو (Henri Franois dagesseau) یکی از قضات مشهور فرانسو قدمت شغل وکالت از قضاوت بیشتر بوده و لزوم آن هم از قضاوت بیشتر است (Sarshar, 1948). بنابراین وکالت یکی از نهادهای حقوقی قدیمی است که سابقه‌ای طولانی دارد و نمی‌توان آن را در نقطه‌ای خاص از تاریخ بشر متوقف نمود و بنای عقلادرنخستین جوامع متمدن بشری پایه گذاران است. (Bari, 2011) و چون مردم به شخص مجرب و متعهد اختیار احقاق حقوق خویش را اعطا می‌نمودند کرامت انسانی وکیل و شأن والای وی همواره برای مردم مهم بوده است به عبارت دیگر، ایجاد نهاد وکالت را باید نتیجه حس عدالتخواهی در جوامع دانست

در یونان قدیم در مدافعات، افرادی به نمایندگی از طرفین سخن می‌گفتند و مانند وکلای امروزی، در محاکمات، حضوراً به دفاع می‌پرداختند که به چنین افرادی اصطلاحاً آدوکاتوس advocatus (به معنای برای دیگری و به جای دیگری) می‌نامیدند (Saket, 2011)

اما امروزه اشکال متعدد سازمان‌های اداری برای تحقق مقاصد معین در جوامع گوناگون تشکیل شده اند. نظام‌های حرفه‌ای نظیر کانون وکلاء، کانون کارشناسان رسمی دادگستری، کانون سردفتران اسناد رسمی، نظام پزشکی، نظام مهندسی و ... از آن جمله اند. هر کدام از نظام‌های صنفی در درجه اول برای تحقق اهداف سازمانی و شغلی و به عبارت واضح تر برای حمایت از منافع شغل خاصی به وجود آمده اند، در این جهت تلاش می‌کنند و مسلماً درصد

رفع موانع تهدید کننده شغلشان کوشش لازم را انجام می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت منظور از ایجاد نظام‌ها یا سازمان‌های حرفه‌ای سازمان دادن حرفه معین و ایجاد نظم و انضباط در بین صاحبان حرفه از طریق خود آنهاست. نظام حرفه‌ای یک اجتماع غیر موقت اجباری و دارای شخصیت حقوقی است که از رژیم مختلط عمومی و خصوصی تبعیت می‌کند و با وجود داشتن اختیارات و استقلال اداری نقشی در برابر اعضاء و نقشی در برابر دولت دارد. کانون وکلاء دادگستری از این نوع نظام‌هاست که شرح مختصر آن رفت. کار و فعالیت این سازمان تابع حقوق عمومی و امور داخلی شان از قواعد حقوق خصوصی تبعیت می‌کند. تشکیل کانون‌های حرفه‌ای مستقل وکلاء برای حمایت از شغل و منافع وکلاء امروزه در اسناد بین‌المللی نیز انعکاس یافته است.

سیاست جنایی تقنینی ناظر بر رفتار خلاف شان وکلا

اساس مطالعات در قلمرو سیاست جنایی تقنینی، بررسی و نقد مهمترین مرحله از سیکل و چرخه جنایی یعنی مرحله ارزش گذاری تقنینی، مشتمل بر وضع و تدوین مقررات قانونی در خصوص تعیین جرائم، تخلفات و پاسخهای موجود در خصوص وکلاست است. سیاست جنایی تقنینی در واقع بیانگر دیدگاه‌ها و روشهای متخذه واضح قانون در کنترل جرائم و تخلفات است. این نوع از سیاستگذاری در مورد وکلا باید مجموعه‌ای از تدابیر مبارزه با تخلفات را در برگیرد که در قانون متجلی شده است و ضمانت اجرای مطمئنی چون ضمانت اجرای قانونی داشته باشد. این نوع از سیاست جنایی ضمن آن که صلاحیت قانونی دارد، معیار و مبانی انواع دیگر آن بوده و بیانگر اصول کلی حاکم بر نظام کیفری یک جامعه می‌باشد.

سیاست جنایی تقنینی در حوزه رفتار خلاف شان باید بر دو گونه عمل یا رفتار تاکید داشته باشد، گاه بر عمل منحرفانه یا مجرمانه و گاهی نیز بر شخصیت مباشر و مرتکب آن. سیاست جنایی تقنینی

مبتنی بر شخصیت وکیل، با هدف انسان‌گرایی است که می‌تواند موثر و کارآمدی خود را به اثبات رساند ولذا با این دیدگاه، قانون، زمانی در حقیقت یک قانون مبتنی بر سیاست جنایی است که: «فردی کردن» ضمانت اجرای کیفری، یا کنترل اجتماعی را برای مساعد و هموار نمودن راه بازگشت وکیل را به مسیر شایسته ممکن سازد. در این حالت ممکن است، مجازات و به طور کلی ضمانت اجرا حتمی و قطعی نبوده و با تخلف یا جرم ارتكابی نیز تناسبی نداشته باشد چرا که آن چه مهم است شخصیت وکیل است نه عمل ارتكابی او، آن چه در یک سیاست جنایی تقنینی باید مورد توجه قرار گیرد این است که قوانین و مقررات و آیین نامه‌ها منسجم، روشن و مشخص باشند و مانع از آن گردند که قضات، متون قانونی را به طور متفاوت تفسیر نمایند و یا پاره‌ای از متون قانونی، با زمان دارای اهمیت شوند و از اجرای بعضی از آنها اجتناب شود. عدم کفایت و نارسایی قوانین موجب افزایش بدعت گذاری دادرها و محاکم و برداشت‌های متفاوت می‌شود.

سیاست جنایی قضایی ناظر بر رفتار خلاف شان وکلا

سیاست جنایی قضایی برآورد و حاصل سیاست جنایی تقنینی در جریان رسیدگی است و نیز تفسیری است که دادگاه‌ها در حین اجرای قانون از آن به عمل می‌آورند و آن را به اجراء می‌گذارند. البته ممکن است سیاست جنایی تقنینی لزوماً انطباق کامل با سیاست جنایی قضایی نداشته باشد، به این دلیل که پیامدهای قانون گذار در زمینه سیاست جنایی به صورتهای متفاوت درک و پذیرفته می‌شوند. (رحمدل، ۱۳۸۶:۱۶) در واقع وقتی سیاست جنایی قضایی مطرح می‌گردد بلافاصله عملکرد دادیاران در دادرهای کانون وکلای دادگستری به ذهن خطور می‌کند. اعطای این اختیار وسیع از سوی مقنن به دادیاران و قضات تحت تأثیر افکار حاکم بر فضای دادرسی صورت گرفته تا با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال مختلف به ویژه شخصیت وکلا، این امکان را به دادیار بدهد تا کیفیت ارتكاب جرم و تخلف، نقش وکیل و میزان

خورشیدی، مجمع وکلای رسمی تشکیل شد و نظام نامه‌ای مرکب از ۲۴ ماده تصویب نمود و در راستای لزوم رعایت شأن وکالت، نظام نامه‌ای مرکب از ۲۴ ماده تصویب نمود که به موجب آن در هر حوزه قضایی که تعداد وکلا به ۲۰ نفر می‌رسید می‌توانستند مجمع وکلای آن حوزه را تشکیل دهند. قانون تشکیلات عدلیه مصوب ۱۲۹۱ خورشیدی، وکلای دادگستری را به رسمی و غیررسمی تقسیم نمود وکیل رسمی دارای شغل وکالت بود وکیل غیررسمی به صورت اتفاقی وکالت می‌کرد. در سال ۱۲۹۴ خورشیدی در راستای لزوم رعایت شأن وکالت، فرمانی از سوی وزارت دادگستری صادر شد و نائل شدن به کسوت وکالت را منوط به گذشتن از آزمون و گرفتن تصدیق‌نامه نمود و در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، عنوان وکیل غیررسمی از بین رفت و تنها وکلای رسمی مجاز به وکالت در دادگاه‌ها شناخته شدند. در ۲۶ تیرماه ۱۳۰۹ قانون وکلای دادگستری به عنوان یکی از بخش‌های وابسته به دادگستری با ریاست وزیر دادگستری تأسیس و در ۲۰ آبان‌ماه همان سال، قانون وکلای دادگستری رسماً افتتاح گردید.

در سال ۱۳۱۴، قانون وکالت به تصویب رسید که وکلای دادگستری را به پنج درجه تقسیم می‌نمود و در سال ۱۳۱۳، قانون جدیدتری تصویب گردید که نه تنها وکلای دادگستری را به سه درجه تقسیم می‌نمود بلکه وزیر دادگستری بر حسب شرایطی از جمله شأن و منزلت متقاضی و سابق خدمت وی، یکی از پایه‌های مزبور را به وی اعطا می‌نمود و به موجب قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵، قانونگذار صراحتاً از شأن وکالت نام برد و سرانجام و در راستای رعایت حقوق مردم و شأن و کرامت وکلا، لایحه قانونی استقلال قانون وکلای دادگستری در پنجم اسفندماه ۱۳۳۳ به تصویب رسید و قانون وکلا را علاوه بر هیأت عمومی و هیأت مدیره، مستلزم دادرسی دادگاه انتظامی دانست.

تعامل علم و هنر لازمه وکالت دادگستری

دخالت شاکی را در سیاست کیفری دخیل کند و مسئولیت وجدانی مقام رسیدگی کننده را در بررسی دقیق پرونده و صدور حکمی که اهداف سیاست کیفری را تأمین کند مضاعف نموده است. برای شناخت سیاست جنایی راجع به یک موضوع علاوه بر شناخت نقش قانونگذار در تنظیم و ترسیم خطوط اساسی وضع قانون و تعیین پاسخ‌ها، باید به نقش رویه قضایی در چگونگی درک و نحوه کاربرد خطوط ترمیمی نیز توجه داشت. اساس سیاست جنایی قضایی در حوزه وکالت را باید در نحوه نظارت و اجرای قوانین و نیز محصول کار بخش شبه قضایی قانون وکلای دادگستری شامل عملکرد، رویه، تصمیمات و احکام صادره دادرسی و دادگاه‌ها ملاحظه کرد. پس دادرسی قانون وکلای دادگستری و همچنین دادگاه عالی انتظامی قضات و ارکان آن می‌توانند از راه‌های گوناگون در سیاست قضایی نهاد وکالت نقش ایفاء کرده و اثر بخشی خود را نشان دهند.

قانونگذاری راجع به اصول حرفه‌ای وکالت

تاریخ دقیق تشکیل قانونگذاری راجع به رعایت اصول حرفه‌ای وکالت مشخص نیست اما آنچه مسلم است در رم باستان، و در قرن چهارم پیش از میلاد، وکلای مدافع، خود را ملزم می‌دانستند که قواعد و مقرراتی را در چارچوب انجام وظایف حرفه‌ای، و در برخورد با همکارانشان، رعایت کنند (Ensfadarān, 2007) قبل از مشروطیت (۱۲۸۶ خورشیدی برابر ۱۹۰۶ میلادی) اشخاصی در محاکم عرفی و شرعی حضور می‌یافتند و هر چند وکالت شغل رسمی آنها نبود اما حقوق نانوشته، رعایت شئون دفاع را بر آنها لازم می‌دانست و چون در آن زمان، قضاوت زیر نظر علما و روحانیون و مجتهدین قرارداد داشت، ملاک قضاوت و حل و فصل دعاوی، اصول فقهی بود بنابراین وکلای آن زمان، افرادی آشنابه فن نگارش، معلومات و دانش فقهی و فصاحت و بلاغت. سخنور بودند که به توسل به اصول استدلال و منطق و فلسفه و یا با شعرو ادب به دفاع از موکلین خویش می‌پرداختند. در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۰

امروزه با گسترش علم حقوق و پیشرفت فن وکالت و عدم اطلاع کافی مردم از حقوق خود به ویژه با تصویب قوانین جدید، لزوم دفاع توسط وکیل دادگستری جهت احقاق حقوق مردم و نیز کمک به دادگاه در راستای برقراری عدالت بیش از پیش احساس می‌شود. نقش وکیل دادگستری آنقدر برجسته است که یکی از مهمترین معیارهای سنجش عدالت دستگاه قضایی و مشروعیت آن، حق داشتن وکیل مستقل است و یکی از اوصاف اساسی وکیل، رعایت شأن وکالت است. شأن وکالت، مرهون تلاشها و مجاهدتهای بزرگانی است که در راه اعتلای این نهاد مدنی کوشیده اند و وکلای امروز، اگر دارای شأن و منزلت اجتماعی هستند آنرا باید و امدا ر همان بزرگان بدانند.

امروزه مانند گذشته کنترل دانش نمی‌تواند شانه به شانه نابرابری جدی، انحصار و منازعه اجتماعی پیش رود. دانش مدت‌های طولانی حوزه انحصاری محافل بسته مردان معقول و عده‌ای قلیل بوده است و اصل سازمان دهنده جوامع دانش محور انحصار، پنهان کاری و رازداری بود اما در عصر روشنگری، خواست دموکراسی، مفهوم گشودگی و ظهور تدریجی حوزه عمومی برای دانش باعث گسترده‌گی ایده‌های جهانشمولی، آزادی و برابری شد. گسترش دامنه علوم و پیچیدگی روز افزون آن در جهان معاصر به تخصصی شدن هر چه بیشتر آن انجامیده، به گونه‌ای که فرآیند تحول علوم هر روزه بیش از گذشته به زمان کمتری تقلیل می‌یابد. حقوق نیز مستثنی از این قاعده نیست. در زمان ما علم حقوق چنان گستره‌ای یافته است که هیچ انسانی توان و فرصت مطالعه و دقت در تمام اصول آن را ندارد. حتی می‌توان گفت عمر هیچ محقق کفاف خواندن یک بار کتابهای تخصصی رشته خود را نمی‌دهد. با نگرش ناب پوزیتیویستی، حقوق صرفاً علم تلقی می‌شود اما به هر حال اجراء و عملی شدن این قواعد نیاز به هنر دارد و از این روست که گفته اند حقوق از یک طرف علم و از طرف دیگر در زمان عملی شدن و اجراء هنر است. به گفته ژنی حقوق هنری است که

بر مبنای علم استوار شده؛ بدین تعبیر که هنر در گزینش نهایی به کار می‌رود، ولی قواعد به شیوه علمی به دست می‌آید. هنر وکالت نمی‌تواند خود را بی نیاز از یافته‌های علوم بدانند و این موضوع در درجه اول در ترسیم ساختار سازمانی و صنفی و وظایف و کلاء چهره خود را نشان می‌دهد. منشاء حقوق در ایران از یک جهت متأثر از نظام رومی-ژرمنی و رسوب اندیشه‌های خردمندان آن در میان حقوق دانان ایرانی است و بر همین تقسیم بندی علمی البته در ایران ایرادات بسیاری وارد می‌باشد، با این وجود کانون‌های وکلاء به هیچ وجه وظایف و اختیارات وکیل را متناسب با دانش و آموزه‌های دانشگاهی و عملی وی تعریف و تبیین نکرده‌اند. اگرچه این ایراد با انتخاب و تعریف یک یا چند حوزه تخصصی از طرف وکلاء برای خودشان تا اندازه‌ای مرتفع شده اما در مجموع در حوزه وسیع حقوق کیفری، حقوق خصوصی، حقوق عمومی و ... از طرف نظام حرفه‌ای اختیارات، وظایف و صلاحیت‌های وکیل تفکیک و مشخص نشده است. این بیانگر آن است که همان رسوبات ناقص علمی نیز محلی از اعراب ندارد و ارتباط علم و هنر به طرز آشکاری نادیده گرفته شده است.

پس وکالت دادگستری علاوه بر علم و هنر، یک تخصص است از مرحوم سیدحسن امامی نقل شده که اگر استاد دانشکده حقوق نیز پرونده‌ای در دادگستری داشت باید به وکیل مراجعه کند چرا که دخالت در پرونده و شناخت مبنای سبب دعوی و طرق و فنون دفاع در حیطة تخصص و شأن وکیل دادگستری است وکیل با مورد و مصداق سروکار دارد و استاد دانشکده حقوق، با مفهوم وکیل دادگستری مجتهدی است که باید با مایه‌های استنباط احکام، موارد عملی، کاربردی و جزئی را از مفاهیم و اصول کلی، استفهام و استخراج نماید و دادرسان را در صدور و انشاء آراء بدیع، کارآمد و استوار، یاری دهد و به همین منظور به دلیل ایفای چنین نقشی است که برخی بزرگان این فن معتقدند وکیلی که مدت پنج سال فعالیت حرفه‌ای انجام دهد از آنچنان مرتبه و شأنی برخوردار

حاکمیت به سه قسمت مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم شد تا امکان سوء استفاده از قدرت به حداقل برسد. قانون حاکم شد قضا، مکلف به اجرای قانون شدند محاکمه مخفیانه متهمین و شکنجه آنها که وسیله اصلی تحکیم قدرت در نظام استبدادی بود به کلی ممنوع شد. آیین دادرسی جایگزین بی نظمی و اختلاف در نحوه رسیدگی گردید. اصل قانونی بودن جرم و مجازات به رسمیت شناخته شد. اما با اینهمه مردم به قضاات اعتماد نداشتند و احکامشان را محترم نمی شمردند. اینجا بود که جامعه و حکومت جهت مشروعیت بخشیدن به دادرسی، به این فکر افتاد که حق دفاع و حق انتخاب وکیل همسنگ و یا بالاتر از قاضی از نظر دانش و آراستگی به موازین اخلاقی را به رسمیت بشناسد تا سوءظن نسبت به حاکمیت از بین برود و مردم اطمینان حاصل کنند در نظام قضایی جدید از مقررات تخطی نمی شود و قاضی از قدرتی که دارد سوء استفاده نمی کند و به قول نجم الدین رازی، دیگر حیل به کار نمی برد و رشوت نمی ستاند (Taghikhani, 2015). و اینجا بود که وکیل دادگستری با این نقش والا باید دارای آنچنان شأن و منزلتی می بود که بتواند در برابر بی عدالتی قد علم کند.

از سال ۱۹۸۰ که مفهوم حکمرانی خوب به هدف دستیابی به توسعه انسانی وارد ادبیات توسعه گردیده عامل مهمی در نهادینه سازی جامعه مدنی تلقی می گردد. در حکمرانی خوب، شراکت بین سه رکن اصلی دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی وجود دارد که این امر فراتر از مشارکت است. در واقع حکمرانی خوب به معنای اداره و تنظیم امور است و به رابطه میان شهروندان و حکومت اطلاق می شود (Meydari, 2004).

بانک جهانی به عنوان یکی از نهادهای بین المللی در گزارش خود در سال ۱۹۸۹ برای اولین بار حکمرانی خوب را به عنوان "ارائه خدمات عمومی کارآمد، نظام قضایی قابل اعتماد و نظام اداری پاسخگو" تعریف کرده است. حکمرانی خوب شاخصه هایی از قبیل مشارکت، حاکمیت قانون، شفافیت، مسوولیت پذیری و

می شود که نمی توان روی آن قیمت گذاشت (Maqsoodi, 2015; Mohammadi, 2019).

وکیل دادگستری به عنوان وسیله تضمین حکومت قانون

شأن وکالت آنچنان اهمیت داشت که "سولون" مقنن بزرگ یونان باستان (۵۵۸-۶۴۰ قبل از میلاد) در یکی از قوانینی که راجع به وکلای مدافع وضع کرده بود مقرر می داشت: "بردگان، اشخاص بدنام، آنهایی که به پدر و مادر خود بی احترامی نموده اند، کسانی که از دفاع وطن و بزرگداشت یونان خودداری نموده اند، یا به کسب و کار مشکوک و غیر آبرومندی مشغولند و یا آنکه ثروت خانوادگی و اجدادی خود را در راه تجمل و تبذیر از دست داده اند، حق دفاع از دیگران را ندارند" (Kouhandi & Tafazzoli, 2011) و همین امر نشان از شأن والا و باستانی وکالت دارد. وکیل دادگستری شخصیت و شأن واقعی خود را نشان می دهد یقیناً وکیلی که بذرحق طلبی و ظلم ستیزی در وجود او نهادینه است هرگز در برابر فریب، سرفرومی آورد و ظلمت را در برابر نور بر نمی گریند (Teyrānian, 2015) در ایران باستان نیز حتی از پنج هزار سال پیش، در تمدن سومری که وکیل مدافع در دادرسی از مردم دفاع کرده است مدرک کتبی به جای مانده است (Katabi, 2011). این افراد که به آنها سخنگویان قانون می گفتند طرف مشاوره مردم قرار می گرفتند و در محاکم به دفاع از حقوق مردم می پرداختند (Shams, 2003).

شأن وکیل دادگستری تا بدانجاست که او را مهمترین ابزار غیرحکومتی تضمین حاکمیت قانون نام نهادند. در گذشته های دور، نظام اقتصادی و سیاسی دیگری بر جامعه حکمفرما بود، حاکمیت یک نفر را در رأس داشت که او قدرت مطلق بود بعدها و به مرور، بایشرفت بشر، شیوه اداره مملکت تغییر کرد و قدرت حکومت به مردم انتقال یافت و حکومت های جدید بر اساس حاکمیت ملی شکل گرفتند و با این تغییر بنیادین، اصول و قواعد تازه ای به وجود آمد که تا آن زمان سابقه نداشت مثلاً قدرت

و دادگری و جلوگیری از ستم و ستمبارگی ایفاء نقش کنند و این دقیقاً نقطه حساسی است که می‌فهمیم وکالت تنها یک شغل نیست بلکه علاوه بر یک فن و یک هنر، یک رسالت است و شأن والای آن ناشی از همین رسالت است و این رسالت نباید با انجام سایر وظایف وکالتی خلط گردد چرا که عنوان وکیل دادگستری علاوه بر مسوولیت‌های فوق، مسوولیت‌های نانوشته‌ای را بر او بار می‌کند که به آن شأن وکالت می‌گویند (Mohammadi, 2019).

شان وکالت از منظر مقنن

مقنن از ابتدای قانونگذاری در خصوص شغل وکالت، همواره بر رعایت شأن وکالت تأکید نموده و در قوانین مختلف از جمله قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵^۱ و آیین نامه لایحه قانونی استقلال قانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳^۲ و آیین نامه لایحه قانونی استقلال وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰^۳ رعایت شأن وکالت از نظر قانونگذار امری ضروری بوده و عدم رعایت آن را با مجازات انتظامی همراه ساخته است (Ghahremani & Yousefi Mahalleh, 2009).

هرچند قانونگذار به رعایت شأن وکالت تأکید داشته و در اصل ۳۵ قانون اساسی اما تا قبل از تصویب آیین نامه لایحه قانونی استقلال مصوب ۱۴۰۰، هیچگاه تعریفی از اعمال خلاف شأن ویابیان مصادیق آن و یا معیار تشخیص آن ارائه نداده بود.

بیان معیار و مصادیق رفتار خلاف شأن اولین بار در تبصره بند ۶ ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۰۷/۱۷ و آنهم در مورد شغل قضاوت به عمل آمد (سمامی، ۱۳۹۰: ۱۷) ما در حوزه وکالت همچنان تعریف یا معیار جامعی از رفتار خلاف شأن به عمل

پاسخگویی است (Davoudi, 2013) و رعایت این شاخص‌ها در هر سه بخش دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی لازم است و اینجاست که متوجه می‌شویم وکیل دادگستری که باید به عنوان ناظر اجرای صحیح قوانین فعالیت کند خودش نیز باید دارای همین شاخص‌ها باشد تا بتواند به اهداف والای خود در نیل به دادرسی عادلانه و حقوق شهروندی ایفا کند و اینجاست که نمای دیگری از شأن و منزلت وکیل دادگستری هویدا می‌گردد و علاوه بر اینکه شأن وکلای پیشین باید به وکیل امروزی منتقل شود بلکه باید وکیل آراسته به خصایص فوق باشد و اینگونه است که نه تنها وکالت، زینت بخش و کلاست بلکه وکلا نیز باید وکالت را به زیور شأن خود بیالیند (Radan, 2013a, 2013b). پس وکیل دادگستری نه تنها که می‌تواند، بلکه متعهد و موظف است به جدال با ناهنجاری‌ها پرداخته و در احقاق حق و اجرای عدالت بکوشد. (Radan, 2013a, 2013b) و از همین روست که بسیاری از کسانی که بدون توجه به این شأن والا، وارد این حرفه می‌شوند ظرف مدت کوتاهی از این شغل خارج می‌شوند (Keshavarz, 2011) و یا به علت عدم امکان تحمل مخاطرات ناشی از این وظیفه خطیر، گوشه عزلت می‌گزینند و به مرور از صفحه وکالت محو می‌شوند چرا که پاسداری از این پیشه سترگ و سنگر آزادی و شرف و انجام وظایف قانونی و دفاع از بی‌دفاعان، از خودگذشتگی می‌خواهد. اگر فیلسوفان و نویسندگان بزرگی چون ولتر آرزو کردند کاش وکیل دعاوی بودند و اگر دانشمندان، مصلحان و سخنوران به نام مانند گوته، پوانکاره، گاندی، تاگور، اقبال لاهوری و بر خود می‌بالیدند که وکیل دادگستری هستند (ساکت، ۱۳۹۰: ۶۳) برای این بوده که می‌توانستند در برپایی داد

تذکر این نکته از طرف کانون به شغل مزبور ادامه دهد با مرتکب اعمال رفتاری شود که منافی شئون وکالت است....

۳. ماده ۱۲۴: هر وکیلی که مرتکب هریک از رفتارهای زیرشود به مجازات انتظامی درجه ۴ محکوم خواهد شد: ۱- ارتکاب اعمال رفتاری که خلاف شئون وکالت یا اشتغال به شغلی که مخالف شأن و حیثیت وکالت است....

۱. ماده ۷: به اشخاص ذیل اجازه شغل وکالت داده نمی‌شود: ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- اشخاصی که مرتکب اعمالی شوند که منافی باشن وکالت است....

۲. ماده ۸۰: در موارد ذیل متخلف به مجازات انتظامی درجه ۴ محکوم می‌شود: ۱- در صورتی که به کار دیگری اشتغال پیدا کند که منافی باشن وکالت است و با

شان وکالت از منظر آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال

کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰

به هرحال مطابق مقررات فعلی علی الخصوص تبصره ماده ۱۲۲ آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰، رفتارهای خلاف شأن وکالت باید داخل در یکی از سه دسته زیر باشد:

الف) مطابق قانون جرم باشد

ب) موجب وهن جامعه وکالت گردد

ج) مغایر عرف مسلم وکالت باشد به نحوی که اغلب وکلا آن را مذموم بدانند.

که در ادامه به تفصیل موارد می‌پردازیم:

الف) رفتار مطابق قانون جرم باشد:

آنچه مسلم است اگر وکیل دادگستری مرتکب جرم شود قطعاً جرم ارتكابی وی، رفتار خلاف شأن وکالت تلقی می‌شود چرا که وکیل دادگستری که خود ناظر اجرای صحیح قوانین است باید الگوی جامعه در رعایت قوانین و مقررات باشد یعنی وکیل دادگستری نباید از چراغ قرمز عبور نماید، نباید دربرای همسایگان مزاحمت ایجاد کند، نباید با پوشش غیرمعارف در جامعه ظاهر شود، نباید در مکالمه با دیگران از حدود متانت خارج شود و چه رسد به اینکه مرتکب رفتاری شود که قانونگذار آنرا جرم اعلام و برای آن مجازات تعیین نموده است و این امر یعنی ارتكاب جرم، حد اعلائی رفتار خلاف شأن وکالت و در تقابل آشکار با شأن والای این شغل است.

اما با توجه به اینکه قانونگذار در تبصره ماده ۱۲۲، جرم را به صورت مطلق بیان نموده سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا

نیامده بود تشخیص رفتار خلاف شأن و حدود و ثغور آن بر عهده دادرس و دادگاه انتظامی کانونهای وکلای و هیأت‌های عمومی دادگاه‌های انتظامی در قالب ایجاد رویه، نظریات مشورتی، آراء صادره و هیأت مدیره هادر قالب بخشنامه‌های ناشی از مصوبات و نظامات (Samāmi, 2011; Samāmi & Sheikh al-Eslami, 2019) و اساتید این رشته، در قالب مقالات (الشریف، ۱۴۰۱: ۱۳۶) سعی در بیان مصادیق و معیار تشخیص رفتار خلاف شأن برمی‌آمدند.

در تاریخ ۱۴۰۰/۰۴/۰۲ آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری به تصویب ریاست قوه قضائیه رسید و در ماده ۱۲۴ آن، رفتار خلاف شأن را تخلف و واجد مجازات انتظامی دانست و برای اولین بار در تاریخ وکالت، در تبصره این ماده^۱ معیاری جهت تشخیص خلاف شأن بودن رفتار وکیل ارائه نمود و در بند ۲ این ماده^۲، رعایت شئون و منزلت وکالت در پوشش، رفتار و گفتار را نیز الزامی دانست.

در ارتباط با شأن وکالت باید گفت: وظایف وکالتی غیر از شئون وکالت است داشتن عنوان وکیل مسوولیت‌های دیگری را خارج از حیطه کاری وکیل برای او ایجاد می‌کند که ممکن است دارندگان سایر مشاغل دیگر، این مسوولیت را نداشته باشند و بی جهت نیست که در کشور آمریکا مجازات رانندگی در حال مستی برای وکیل دادگستری ابطال پروانه وکالت است در حالی که افراد معمولی برای این کار فقط جریمه می‌پردازند و در همین راستا، آقای کلیتون برای سوگند دروغی که در جریان بازجویی هایش خورده بود برای همیشه از داشتن پروانه وکالت ممنوع می‌شود (Samāmi, 2011; Samāmi & Sheikh al-Eslami, 2019).

^۱ تبصره ماده ۱۲۴: از جمله موارد رفتار خلاف شئون وکالت عبارت است از فعل یا ترک فعلی که مطابق قانون جرم بوده یا موجب وهن جامعه وکالت و یا مغایر عرف مسلم آن باشد به نحوی که اغلب وکلا آنرا مذموم بدانند

^۲ عدم رعایت موازین شرعی و قانونی یا شئون و منزلت وکالت در پوشش و رفتار و گفتار در هنگام حضور در مراجع قضایی یا دولتی یا محل کار.

هرجرمی حتی جرائم خرد هم خلاف شأن است؟ و آیا رفتار

خلاف شأن وکالت، مشمول جرائم غیرعمدی هم می‌گردد؟

پاسخ سوال اول مثبت است چرا که نص قانون حکایت از جرم بودن عمل ارتكابی دارد و درجه مجازات تعیینی تأثیری در تحقق رفتار خلاف شأن ندارد و این هم به خاطر شأن و منزلتی است که دارندگان این شغل دارند و رعایت این شأن ایجاب می‌کند که وکیل دادگستری نباید به هیچ وجه مرتکب جرم حتی جرائم کوچک گردد.

اما در خصوص سوال دوم که آیا جرائم غیرعمدی هم می‌تواند مشمول رفتار خلاف شأن قرار گیرد جای تأمل است چرا که همانگونه که گفته شد قانونگذار در آیین نامه لایحه قانونی مذکور مصوب ۱۴۰۰، دومین بار است به بیان مصادیق و معیارهای رفتار خلاف شأن وکالت پرداخته و اولین بار در تبصره بند ۶ ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات به بیان این مصادیق پرداخته (Boustani, 2016) و مطابق تبصره اخیرالذکر، تنها جرم عمدی را ملاک رفتار خلاف شأن قضایی دانسته است از این روی به نظر می‌رسد اطلاق کلمه جرم در آیین نامه لایحه قانونی استقلال مصوب ۱۴۰۰ از روی مسامحه بوده و منطقی نیست وکیل دادگستری به صورت غیرعمدی مرتکب جرم شود و این رفتار را بتوان مشمول مقررات انتظامی و محکومیت وکیل به ارتکاب رفتار خلاف شأن قلمداد نمود چرا که اساساً وقتی از ارتکاب رفتار غیرعمدی سخن رانده می‌شود اساساً اراده شخص در ارتکاب آن رفتار وجود ندارد و نمی‌توان رفتارهایی که اراده شخص در آن هیچ مداخلیتی نداشته را مشمول مجازات انتظامی دانست. شانزدهمین جلسه کارگروه انتظامی اتحادیه سراسری وکلای دادگستری ایران نیز در تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۵ با بررسی دقیق موضوع و با توجه به بند ۳۹ ماده ۷۶ و ماده ۶ و ۱۴۲ آیین نامه ۱۴۰۰ و ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات، رفتار خلاف شأن را مشمول جرائم عمدی دانست.

نظریه مختار

البته به اعتقاد نگارنده آن دسته از اعمال و رفتارهایی که مقدمه جرم غیرعمدی است را می‌توان به استناد قسمت اخیر تبصره ماده ۱۲۲، به عنوان رفتار خلاف شأن تلقی نمود چرا که فی المثل چنانچه وکیل دادگستری با سرعت غیرمجاز رانندگی نماید و این امر منجر به جرم ایراد صدمه بدنی غیرعمدی ناشی از تصادف گردد سرعت غیرمجاز به دلیل تخلف از مقررات می‌تواند مشمول تخلف رفتار خلاف شأن قرار گیرد. به عبارت دیگر جرم غیرعمدی هم می‌تواند مشمول رفتار خلاف شأن قرار گیرد مشروط بر اینکه یا رفتار موجب وهن جامعه وکالت شود و یا مغایر عرف مسلم وکالت باشد. اغلب وکلا آنرا مذموم بدانند.

ب) رفتار موجب وهن جامعه وکالت گردد:

وهن در لغت به معنی اهانت، تحقیر، سرشکستگی و ضعف آمده است

یعنی اگر رفتار وکیل دادگستری اساس وکالت و پایه‌های این شغل شریف را زیر سوال ببرد این رفتار مشمول رفتار خلاف شأن و واجد مجازات انتظامی خواهد بود چرا که رفتار مزبور به شأنی که اندوخته وکلای پیشین بوده و به رسم امانت به وی رسیده خدشه وارد نموده است و این وکیل با این رفتار موجب بدبینی مردم به این شغل و تحقیر و سرشکستگی این شغل گردیده و شکی نیست که سیستم خودانتظام کانون وکلا در راستای حفاظت از خویش، با چنین وکیلی برخورد انتظامی می‌نماید.

ج) رفتار مغایر عرف مسلم وکالت باشد به نحوی که اغلب وکلا آن را مذموم بدانند:

در باب عرف وکالت ذکر این نکته ضروری است که برخی رفتارها نه جرم است و نه آنقدر شدید است که موجب وهن جامعه وکالت گردد اما به گونه ایست که برخلاف اصول نانوشته عرف وکالت است به گونه‌ای که غایب وکلا آن رفتار را ناپسند می‌شمارند و این همان پویایی شأن وکالت است.

سوارشدن وکیل دادگستری بر موتورسیکلت، امری مذموم و خلاف عرف آن محل است.

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تحول تاریخی و قانون‌گذاری در زمینه‌ی رفتار خلاف شأن وکالت نشان می‌دهد که مقوله‌ی شأن وکالت از دیرباز به عنوان یکی از ارکان حفظ منزلت نهاد وکالت و تضمین اعتماد عمومی به نظام عدالت مورد توجه قانون‌گذاران و صاحب‌نظران بوده است. این موضوع در گذر زمان از مفهومی صرفاً اخلاقی و عرفی به نهادی حقوقی و انضباطی تبدیل شده که واجد آثار حقوقی، اجتماعی و حرفه‌ای گسترده‌ای است. امروزه رفتار خلاف شأن نه تنها به عنوان تخلفی صنفی، بلکه به مثابه عنصری مؤثر در تضمین سلامت حرفه وکالت و کارکرد صحیح دستگاه عدالت تلقی می‌شود. در دهه‌های اخیر با گسترش دانش حقوق کیفری و جرم‌شناسی، حوزه‌ی وکالت نیز از رویکردی صرفاً کلاسیک فاصله گرفته و به دانش و حرفه‌ای **تکنیکی و تخصصی** بدل شده است؛ در نتیجه، تحلیل رفتارهای انحرافی و خلاف شأن وکالت نیز نیازمند نگاهی چندبعدی است که علاوه بر جنبه‌ی قانونی، ابعاد اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و انتظامی را نیز در بر گیرد. وکیل به عنوان یکی از ارکان اصلی تحقق عدالت و مدافع حقوق شهروندان، جایگاهی خطیر در ساختار قضایی دارد؛ اما همین موقعیت ممتاز، بار مسئولیتی مضاعف را بر دوش او می‌گذارد تا در همه‌ی ابعاد شغلی و شخصی، رفتاری منطبق با اصول امانت‌داری، صداقت، استقلال و شأن حرفه‌ای داشته باشد.

از حیث حقوقی، اصل **حاکمیت قانون** اقتضا می‌کند که هیچ شخص یا گروهی وکلای مدافع که خود پاسداران عدالت‌اند—از شمول قواعد عام و الزام‌آور قانونی مستثنی نباشند. این اصل یکی از شاخص‌های بنیادین **حکمرانی مطلوب** و عدالت قضایی است. رعایت آن در نهاد وکالت سبب می‌شود تا رفتار وکلا همواره در چارچوب ضابطه قرار گیرد و هرگونه انحراف از اصول حرفه‌ای

ممکن است برخی رفتارها در گذشته خلاف شأن تلقی می‌شد اما امروز به دلیل رواج و شیوع آن رفتار، به سختی بتوان آنرا خلاف شأن تلقی نمود فی‌المثل استفاده وکیل دادگستری از موتورسیکلت در گذشته با شأن وکالت سازگاری نداشته اما در حال حاضر و با حجم شدید ترافیک و کثرت استفاده از موتورسیکلت و وجود مشکلات شدید اقتصادی حاکم بر جامعه که وکلا را از قشرهمیشه مرفه به شهروندان عادی تبدیل نموده، شاید بتوان استفاده وکیل از موتورسیکلت را امری رایج و عرفی تلقی نمود. نکته دیگر در باب عرف این است که عرف ممکن است در شهرها و استانهای مختلف متفاوت باشد و رفتار وکیل در یک شهر ممکن است مطابق عرف آن شهر و همان رفتار در شهر دیگر ممکن است مغایر عرف وکالت باشد در اینجا سوالی که مطرح است این است که آیا منظور از عرف مسلم، عرف حاکم بر کل کشور است یا عرف منطقه‌ای ملاک است؟ و اگر عرف منطقه‌ای ملاک است آیا می‌توان رفتار معمول وکیل در شهر خود را در شهر دیگر به عنوان تخلف انتظامی در نظر گرفت؟

در پاسخ به سوالات فوق باید گفت قطعاً منظور از عرف مسلم، عرف حاکم بر کل کشور نیست و همینکه در رفتاری در یک شهر مغایر عرف مسلم باشد و اغلب وکلای آن شهر آن رفتار را مذموم بدانند این امر کافی برای تحقق تخلف است چرا که ممکن است مردم و وکلای آن شهر اطلاعی از عرف مکانهای دیگر نداشته باشند و اساساً ملاک تشخیص، رفتار خلاف عرف و خدشه‌ای است که آن رفتار به عرف محل وقوع رفتار وارد نموده است. به عنوان مثال ممکن است استفاده از موتورسیکلت در تهران و سایرکلان شهرها و مراکز استانها امری عرفی باشد اما وکیل دادگستری باید بداند در هنگام مراجعه به شهرستان‌های خلوت و کم جمعیت که امکان استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی وجود دارد نباید از موتورسیکلت استفاده نماید چرا که در عرف آن محل،

داده است. امروزه در پرتو این تحولات، قواعد مربوط به رفتار خلاف شأن توانسته‌اند با نیازهای روز جامعه حقوقی انطباق یابند و ضمن حفظ استقلال وکلا، زمینه‌ی ارتقای پاسخ‌گویی و سلامت حرفه‌ای آنان را نیز فراهم آورند.

در نهایت می‌توان گفت، رفتار خلاف شأن وکالت دیگر صرفاً یک مفهوم انتظامی نیست، بلکه نشانه‌ای از تعهد نظام حقوقی نسبت به اصول شفافیت، عدالت و مسئولیت‌پذیری است. پرداختن به این مفهوم و تدوین قواعد روشن در این زمینه، نه تنها در راستای حفظ منزلت نهاد وکالت بلکه برای تضمین اعتماد عمومی به نظام عدالت و تحقق حکمرانی قانون‌مدار ضروری است. استمرار این مسیر نیازمند بازنگری مستمر در مقررات موجود، آموزش‌های اخلاق حرفه‌ای برای وکلا و ارتقای فرهنگ پاسخ‌گویی در میان ارکان جامعه حقوقی کشور است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The article examines the gradual formation of legal and disciplinary rules governing lawyers' misconduct, with particular attention to the concept of behavior deemed contrary to the dignity of the legal profession. Using a descriptive-analytical method, the author situates the discussion at the intersection of criminal policy, disciplinary law, legal ethics, and the institutional role of advocacy within the justice system. The central premise is that although lawyers, like all citizens, are subject to the law, the special nature of the legal profession requires a more exacting normative framework because advocacy is not merely a means of earning a livelihood but a profession carrying social trust, public obligations, and a close relationship to justice, legality, and

یا اخلاقی با سازوکارهای منظم و پیش‌بینی‌پذیر مواجه گردد. بر همین اساس، مقررات انتظامی و آیین‌نامه‌های انضباطی قانون‌های وکلا، از جمله در «قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت» و «آیین‌نامه لایحه استقلال قانون وکلای دادگستری»، بیش از پیش بر تبیین مصادیق رفتار خلاف شأن و فرایند پاسخ‌گویی تأکید نموده‌اند.

از منظر اجتماعی نیز، وکلا به عنوان بانیان عدالت و نمایندگان گروهی اثرگذار در نظام حقوقی، نقشی مهم در شکل‌دهی افکار عمومی نسبت به عدالت و قانون دارند. هرگونه رفتار مغایر با شأن وکالت نه تنها به اعتبار فردی وکیل لطمه وارد می‌سازد، بلکه اعتماد عمومی به نظام عدالت را تضعیف می‌کند. از این رو قانون‌گذاران و نهادهای صنفی ناگزیر بوده‌اند تا مرز میان «تخلف»، «قصور» و «بزه کیفری» را در حوزه‌ی عملکرد وکلا با دقت بیشتری روشن سازند و برای هر کدام، ضمانت اجراهای متناسب در نظر گیرند. بدین ترتیب، سیر تحولات تقنینی در خصوص رفتار خلاف شأن وکالت را می‌توان بازتابی از روند نهادینه‌سازی مسئولیت حرفه‌ای و پاسخ‌گویی صنفی در حقوق ایران دانست. این روند به تدریج نظام وکالت را از وضعیت مبتنی بر اعتماد شخصی و هنجارهای سنتی به سوی ساختاری نظام‌مند، مقررات‌محور و شفاف سوق

governance. The article argues that the legal profession requires a professional code more urgently than many other occupations because lawyers possess legal privileges and procedural standing while at the same time functioning as guardians of rights and facilitators of access to justice. For that reason, the author stresses the necessity of defining lawyers' duties and professional boundaries with greater precision. A major problem identified in the article is the historical vagueness of the phrase "conduct contrary to the dignity of advocacy," which for many years operated as a broad disciplinary label without a sufficiently clear legislative definition. Although such breadth may help prevent offenders from escaping responsibility through technical loopholes, the article

maintains that the principles of legality, clarity, and coherent criminal policy require more specific criteria. The evolution of this concept is therefore studied not only as a matter of disciplinary administration, but also as an important measure of how a legal system balances professional autonomy, public accountability, and the rule of law (Keshavarz, 2011; Mohammadi, 2019).

The article then places the legal profession in a broad historical and institutional context in order to show that the modern regulation of lawyers' dignity has deep roots in the historical development of representation and organized advocacy. It traces advocacy back to periods predating formal judicial organization and presents it as an ancient institution grounded in the enduring human need for knowledgeable defense and representation before adjudicative authorities. By referring to early forms of legal representation and to the evolution of professional advocacy in ancient societies, including classical settings such as ancient Greece, the article portrays the lawyer's role as historically associated with skill, persuasion, trust, and moral standing. This background supports the author's view that the dignity of advocacy is not an artificial modern invention but a concept emerging from the profession's long-standing public function. The study also frames bar associations as self-regulating professional bodies with a mixed public and private character: they are independent organizations, yet they simultaneously serve their members, the justice system, and the state. Within this framework, the bar is responsible not only for defending professional independence but also for preserving internal order and supervising ethical and disciplinary standards. The article's historical review of Iranian legal developments shows a gradual transition from informal or customary representation in religious and traditional adjudicatory settings to a formalized legal profession governed by

legislation, examinations, licensing, rankings, and disciplinary mechanisms. It notes important milestones such as the formation of the Association of Official Lawyers in 1300 SH, earlier judicial organization laws distinguishing official and unofficial lawyers, the requirement of examinations and certification, the elimination of unofficial lawyers, the establishment of the bar under the Ministry of Justice in 1309 SH, and later legal reforms culminating in the 1936 Advocacy Law and the 1955 Bill of Independence of the Bar Association. Through this account, the article demonstrates that the profession moved from a largely moral and customary order toward a legally structured system in which professional dignity became progressively institutionalized (Shams, 2003; Taghikhani, 2015).

A major analytical contribution of the article is its distinction between legislative criminal policy and judicial criminal policy in relation to lawyers' misconduct. Legislative criminal policy, as presented by the author, concerns the lawmaker's normative assessment of behavior, the designation of certain acts as offenses or disciplinary violations, and the determination of appropriate responses. In the context of the legal profession, this policy must pay attention not only to the external act but also to the personality of the lawyer, the social meaning of the profession, and the possibility of individualized and proportionate sanctions. The author emphasizes that this policy should not be understood in a narrowly punitive sense; rather, it should include a humanistic orientation that allows disciplinary and criminal responses to correct professional deviation and facilitate a return to lawful and honorable practice. At the same time, the article insists that a sound legislative criminal policy depends on clear, coherent, and sufficiently detailed legal norms. Without such clarity, disciplinary bodies and courts may produce divergent, inconsistent, or arbitrary

interpretations, undermining both legality and public confidence. Judicial criminal policy, by contrast, is described as the practical and interpretive realization of legislative policy through the actions of disciplinary prosecutors, disciplinary courts of the bar, and supervising judicial authorities such as the High Disciplinary Court of Judges. In this field, judicial actors exercise broad discretion in evaluating the nature of misconduct, the lawyer's character, the surrounding circumstances, the role of complainants, and the broader goals of disciplinary regulation. This distinction is important because it reveals that the governance of lawyers' misconduct is not exhausted by the wording of statutes: it also depends on the interpretive culture of institutions charged with enforcing those rules. The article thus presents the regulation of conduct contrary to professional dignity as a dynamic interaction between legislation, adjudication, ethics, and professional self-regulation (Radan, 2013b; Sāket, 2011; Samāmi, 2011).

The article also develops a strong normative justification for treating the dignity of advocacy as a matter of public importance rather than merely internal guild discipline. Across the retrieved sections, the lawyer is portrayed as a pillar of justice, a non-governmental guarantor of the rule of law, and an important actor in good governance and civil society. From this perspective, the dignity of the profession is linked directly to the credibility of legal institutions and to public trust in the administration of justice. The author argues that the standing of lawyers has been inherited from the efforts of earlier generations and should be understood as a collective professional asset that each lawyer is duty-bound to preserve. The article further suggests that the obligations attached to being a lawyer cannot be confined to technical representation in court; the professional title itself carries expectations regarding behavior,

speech, dress, and social conduct. In other words, a lawyer's status imposes continuing responsibilities that may extend beyond the narrow performance of legal services. This broader understanding explains why disciplinary systems may react to conduct that, even if not directly connected to courtroom advocacy, nevertheless harms the profession's reputation or undermines confidence in its moral integrity. The article recognizes, however, that this expanded sphere of responsibility can generate ambiguity and possible tension with principles of legal certainty. For that reason, the author repeatedly returns to the need for clearer legal standards. The significance of this concern becomes especially visible in the discussion of modern reforms. According to the article, despite repeated legislative emphasis on observing the dignity of advocacy and despite the attachment of disciplinary sanctions to its violation, the legal order long lacked a genuine definition or comprehensive criterion for identifying such conduct. Before the adoption of the 1400 Executive Regulation of the Bill of Independence of the Bar Association, the boundaries of the concept were shaped largely by disciplinary court practice, advisory opinions, bar directives, internal customs, and scholarly writings rather than by explicit legislative language.

The article identifies the 1400 Executive Regulation as a turning point because, for the first time in the history of advocacy regulation discussed in the text, lawmakers expressly recognized conduct contrary to the dignity of advocacy as a disciplinary violation and articulated criteria for identifying it. The regulation also required observance of professional dignity in matters such as behavior, speech, and dress, thereby signaling a more concrete and systematic legislative approach. The doctrinal core of the article appears in its explanation of the three criteria, especially as reflected in the note to Article 122

of the 1400 regulation. First, conduct that constitutes a crime under the law is treated as plainly contrary to the dignity of advocacy. The author explains this on the basis that a lawyer, as both an interpreter and defender of legality, should exemplify legal compliance; criminal conduct therefore represents a serious contradiction of the profession's noble standing. Second, conduct that causes dishonor to the community of lawyers also falls within the prohibition. Here the article uses the notion of dishonor in the sense of humiliation, degradation, or weakening of the profession's standing. If a lawyer's behavior discredits advocacy in the eyes of the public or undermines confidence in the professional body, disciplinary intervention becomes justified. Third, conduct that is contrary to the settled custom of advocacy, in such a way that most lawyers would regard it as blameworthy, may also qualify even if it is neither criminal nor publicly disgraceful in the strongest sense. This criterion recognizes the living and evolving nature of professional ethics and acknowledges the continuing relevance of unwritten norms within a self-regulating profession. Taken together, these three criteria show that the concept of conduct contrary to dignity is broader than criminality but not wholly indefinite: it is anchored in law, professional reputation, and established custom. The author presents this framework as a substantial advance over earlier periods of vagueness, while also implying that interpretation will remain necessary in difficult cases.

One of the most nuanced parts of the article concerns the treatment of intentional and unintentional crimes within this disciplinary framework. The author notes that earlier legal materials, including norms concerning judicial conduct, took intentional crime as the principal benchmark for incompatibility with professional dignity. On that basis, the article suggests that the broad use of the term "crime"

in the 1400 regulation may be imprecise if interpreted to include every unintentional offense automatically. The text reports that a disciplinary working group of the Iranian Bar Union in 1402 considered conduct contrary to dignity to apply to intentional crimes, thereby favoring a narrower reading. Yet the author's own preferred interpretation is more refined. Under the view explicitly identified as the preferred opinion, behavior leading to an unintentional crime may still count as contrary to professional dignity where the underlying conduct itself reflects serious blameworthiness, such as reckless acts that become the causal basis of negligent injury. More generally, even an unintentional crime may fall under the concept if it dishonors the legal profession or violates the settled custom of advocacy in a manner that most lawyers condemn. This position is significant because it avoids two extremes: on the one hand, it rejects an overbroad rule under which every unintentional offense automatically damages professional dignity; on the other hand, it avoids an unduly narrow approach that would exclude clearly discrediting or professionally unacceptable conduct merely because the resulting offense lacked intent. In the article's concluding account, the concept of lawyers' professional dignity has evolved from a largely moral and customary idea into a legal and disciplinary institution with broad social, professional, and juridical implications. Conduct contrary to the dignity of advocacy is thus no longer a purely internal guild matter; it has become a mechanism for preserving the integrity of the legal profession, sustaining public trust, and supporting the proper functioning of the justice system. Overall, the article concludes that the evolution of legislative policy in this area has generally responded to real professional and social needs, even though continued clarity, coherence, and principled interpretation

remain essential for a fair and effective disciplinary order.

References

- Bari, M. (2011). *Disciplinary Supervision of the Bar Association*. Ketala Ava.
- Boustani, M. (2016). *Commentary and Critique of the Law on Judicial Behavior Supervision*. Jangal Javedaneh Publications.
- Davoudi, H. (2013). The Role of Lawyers in Good Governance and the Protection of Citizens' Rights. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(85).
- Ensafdarān, M. R. (2007). *A Comparative Study of the Professional Duties of the Attorney at Law*. Jangal Javedaneh Publications.
- Ghahremani, N., & Yousefi Mahalleh, E. (2009). *Complete Collection of Bar Regulations*. Majd Publications.
- Katabi, H. Q. (2011). *The Legal Profession (Advocacy)*. Keshavarz Publications.
- Keshavarz, B. (2011). A Pathological Study of the Legal Profession. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(63).
- Kouhandi, G., & Tafazzoli, A. (2011). *The Secrets of Defense*. Majd Publications.
- Maqsoodi, R. (2015). A New Approach to the Pathology of the Legal Profession. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(91).
- Meydari, A. (2004). *Good Governance as the Basis of Development*. Research Center of the Islamic Consultative Assembly.
- Mohammadi, R. (2019). Conduct Contrary to the Dignity of Advocacy. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(132).
- Radan, A. (2013a). In Search of Sanctity. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(85).
- Radan, A. (2013b). The Successful Lawyer and the Good Lawyer. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(80).
- Sāket, M. H. (2011). A Glance at the Background of Advocacy in the Ancient World and Islam. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(63).
- Samāmi, A. (2011). *Disciplinary Offenses of Lawyers and Intern Lawyers*. Ferdowsi Publications.
- Samāmi, A., & Sheikh al-Eslami, M. (2019). *Disciplinary Offenses of Lawyers: Collection of Materials, Advisory Opinions, and Court Decisions*. Khorsandi Publications.
- Sarshar, M. (1948). Legal Representation (Advocacy of Claims). *Bar Association Journal*, 1(1).
- Shams, A. (2003). *Civil Procedure, Vol. 1*. Mizan Publications.
- Taghikhani, B. (2015). The Function of Advocacy. *Madrese-ye Hoquq (School of Law Journal)*(89).
- Teyrānian, G. (2015). The Foundations of Advocacy. *Madrese-ye Hoquq, Isfahan Bar Association*(93).